

اصحاب قلوب را (دل) گفت تا در سال هزار و یکصد و سی و چهار
باقتضای غیرت و شجاعت فطری با لشکر همدان عازم دفاع افغان شده
در محاربه بدرجه شهادت رسید از افکار او است *

اشعار

قفس در هم شکن تا خویش را در لامکان بینی
برآ از دام تا خود را همای پر فشان بینی

ایضا

شبهیدم چشم قره‌بانی کجائی	شب وصل است حیرانی کجائی
لباس هستیم بار است بر تن	مبکساری و عریانی کجائی
در صبح سعادت بسته گردید	گشاد چنین پیشانی کجائی
خمار هستیم از درد سرگشت	شراب بزم روحانی کجائی

۶۱ - میرزا اسمعیل ایما

مولد و مسکنش اسفهان و از شاهیر هوزونان بود لطف طبعی
داشت و بتجارت مدار میگذرانید بار اقم حروف باخلاص آشنا و با سخن
سرایان هم نوا بود در سال هزار و یکصد و سی و دو سفر عالم بالا اختیار
نمود این چند بیت از او است *

اشعار

بالا نمی رود ز ترقی دماغ ما	چون آفتاب دود ندارد چراغ ما
خونی که بار در دل ایام کرده بود	آورد روزگار برون از دماغ ما
حق بانگار ماست که ازهاست پیخبر	خود را کنیم کم چوبگیرد سراغ ما

وله

کاری ز چرخ ناید جز بیدماغ کردن این کاغذ کبودیست از بهر داغ کردن

وله

دوشم بیار جرأت عرض نیاز بود چون مد عرضه داشت زبانم دراز بود

وله

از دولات سپهر ز فارون گذشته ایم از بس بجای حال بما خاک حال داد

وله

امروز ز آفتابم پرتو بمحفل افتاد آتش به پنبه داغ از شیشه دل افتاد

۶۲ - میرزا باقر حضوری قمی

در جوانی باصفهان آمده ساکن شد و بتحصیل علم دماغی میساخت
آخر بموزونی طبع در سلك شعرا افتاده اوقات بهمان مصروف نموده
بصحبت همان فرقه مشغول بود تا بشاعری معروف گشت باز بوطن رفته
در آن خاک پاک مدفون شد مودت تمام با راقم این کلام داشت و بغایت
نیکو سرشت و خوش اخلاق بود این چند بیت از او است *

اشعار

هر جاده مرا در طلب راه نمائی است هر چشمه نشان قدم آبله پائی است

وله

ساقی نگرددش آر شراب دوساله را مگذار همچو شاخ تو از کف پیاله را

وله

عدورا زیر دست خود بضر ب دست احسان کن

نباشد حربه جز مشت پر ارباب همت را

۶۳ - میر عسکری قمی

از طائفه معماران قم و سیدساده لوح صافی طویت بود در آن بلندوار
را دیده ام در انتظام نظم سرخستی بهای کار می آورد اهالی قم او را از

کهنه شاعران شهر بیداستند گاهی بیت استواری از قلمش بیدریایه ظهور
مییافت و گاهی چون سبج عنکبوت میسفت این رباعی ار او بیاد است *

رباعی

سبطین کنز ایسا فزون مقدارند چون والد خویش محرم اسرارند
و ایشان باشد مزاج اسلام قوی در تقویت دین بی جد دارند

۶۴ - میر نور اکسیر کهنین

برادر میر عسکری و در شعر ار او پایه برتری داشت مدنی در
اصفهان بهوس کیماگری افتاده سرمایه عمر را در بوتاه بیحاصلی سوخت
و چهره از پرتو نور مرادی نیفروخت لیکن ابیات خوش عیار دارد از آن
آن جمله این چند بیت است *

اشعار

بر وحدت وجود تو کثرت نشانه ایست
عالم برای ذات تو توحید خانه ایست
هر قطره را ز فاض تو بحر است قدر کنار
هر ماهستی ز فلس تو صاحب جزایه ایست
وزی رسان ماهی و مرغی ز آسمان
هر قطره کبر سحاب چکد آب و دانه ایست

وله

دند خون ، خساره زاد مرا با خویش گفتم
اینکه می گویند بیمار است صحت داشتست

منه

تا دند چشم هر یکی باشد بزرگان دلارام جنگی نباشد

مکانی برایت به ار دل ندارم گریه عیب این خواه تنگی باشد

۶۵ - عبدالمولی اصفهانی

دوستان و معشران دیرینه این خاکسار و قدیقه مستعدان
 روزگار بود به عیب و هنر میرسد و سخن مانع میندقام فرصت تحصیلی
 کرده فطانت و ذکای عالی داشت روزگاری به صف و خوشدلی گذر آید
 در ایام آشوب هم ز اصفهان بد می رفت و از حالت خویش ناگشت چون
 باسادات سیپجان که موضعی است خارج آن شهر سبب داشت در آن مکان
 صفای بود خط نسخ و شکسته در خوب می نوشت و شعر را بحاروت و
 شکستگی میگفت کهن سال بود و مر اجش اعتدال جوای چند سال قبل از
 تحریر رحلتش مسموع شده **اللهم ارحمه و احشره مع اولیائک** این
 چند بیت از اشعار او است *

اشعار

چنین که تکیه بدستار یار دارد کن دگر کجا سر بر برگ دارد کن
 وله

عجز من و عرور نوشد آشنا هم رسم نویست القاب شاه و گدا بوم
 پنا در حریم محض دایم شمرده بد آهسته باش زری شیشاه
 وله

ناکی برای گریه حکم خون گدا می

خروج بر ز انداختن به چو کدو می

در زیر آسمان بود آسودگی محال

خود آنگاه در دانه برود کدو

وله

سغای ساعدش با سبج محشر می زند پهلو
سپی بالای من در آستین دارد قیامت را

وله

چه منت ها که برگردن گذاری می پرستان را
اگر ای باغبان باری زدوش تاك بر داری

۶۶ - ملا محمد نصیر فایض ابهری اصفهانی

ابهر مذکور قریه ایست در دو فرسنگی اصفهان و فایض مزبور
فیض خدمت بسباری از اعیان و اذکیا و شعرای آن بلده روح پرور
را دریافته مرحوم میرزا صابنا خطاب فایض باو عطا فرموده از کهنه
شاعران و بلند پروازان و سخن خویش نهایت نازان بود در مبادی
احوال مدرسه نشینی اختیار و قلیل تحصیلی نموده در علم هیئات و
اصولاب خالی از ربطی بود سالها با این خیر خواه اصدقا رفیق صدیق
و طریق موافقت می پیمود در سال هزار و یکصد و سی و چهار در عمر
بود سالگی ارتحال نمود در اطوار و گفتار اعجوبه وقت و نادره روزگار
بود و در محفل آرامی و معرکه سازی و قصه پردازی شبیه و انبازنداشت
در سخن شناسی هم بر اهل زمان مقدم و نسبت بافسرده نفسان زنده دم
بود قلم بصفت رقم در چهره کشائی مقالش اینقدر بازمینماید که اگر چه
باصطلاح عامه کلامش شتر گربه می نمود و راه ابتذال می پیمود اما
از اکثر امثال و اشباه شعرش برونق تر و اسلوش بظلماتراق تر و
اتفاق لفظش بیشتر بود ابیات سنجیده غرا بسیار دارد نود ساله زندگانی
را در سخنوری باخته و در این راه بسی نفس گذاخته شکرستان مصر در